

مقایسه ی تصویر جمشید در اشعار سبک خراسانی و عراقی

ناصر کاظم خانلو^۱، محمد جواد جروانی^۲

^۱ استادیار دانشگاه پیام نور همدان

^۲ کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

جمشید، یکی از شخصیت‌های اسطوره‌ی ایرانی است که بعدها با تبدیل اسطوره به حماسه، داستان او یکی از موضوعات بسیار تأثیرگذار بر فرهنگ ایرانی می‌شود. او در شاهنامه، مهم‌ترین اثر حماسی ایرانی، فرزند تهمورث است که پس از مرگ پدر بر تخت پادشاهی می‌نشیند و جهانیان او را بندگی می‌کنند. این پادشاه اسطوره‌ای در پهنه ی ادبیات قوم ایرانی و سروده‌های فارسی سرایان، قلمرو وسیعی را به خود اختصاص داده است که اختلاط داستان او با داستان سلیمان یکی از این موارد است. داستان او بعدها مضمون ساز شاعران بسیاری می‌شود و در شعر شاعران سبک خراسانی و عراقی، نماد پادشاهی و عظمت می‌گردد. در این مقاله تلاش شده است تا چهره جمشید در حماسه و در شعر شاعران سبک خراسانی و عراقی بررسی شود.

واژه‌های کلیدی: جمشید، حماسه، سبک خراسانی، سبک عراقی.

۱- ریشه و معنای جم (جمشید)

نام جمشید از دو جز جم و شید ترکیب شده است جم در اوستا YIMA و در سانسکریت YAMA و در پهلوی YAM است شید نیز در اوستا به صورت SHAETA و در پهلوی SET است. به عقیده برخی از محققان معنی آن درخشان و روشن است اما برخی از دانشمندان چون اندره اس ولومل ریشه این کلمه را مأخوذ از خشی XSAY به معنی شاه دانسته‌اند. بنابراین دو معنی برای نام جمشید پیشنهاد شده است: نخست جم به معنی درخشان و تابان و دوم جم به معنی شاه. در میان محققان اسلامی معمولاً معنی نخست مورد نظر بوده است. حمزه اصفهانی در این باره می‌نویسد:

«و معنی شید نیرو و لذلك يقال للشمس خورشید فیزعمون انما سمی بذلک لانه کان یسطع منه نور»: معنای شید خورشید است و به این خاطر به شمس خورشید می‌گویند. آن‌ها می‌پنداشتند همانا جمشید به این اسم خوانده می‌شود چون نور از او پخش می‌شد و نیز آمده است در معنی نام جمشید که: «اما آن نیکویی و روشنایی که از وی تافتی جمشید گفتندش و شید روشنی باشد چنان که آفتاب را حور گویند و خورشید یعنی آفتاب روشن.» (مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۳۸: ۲۵)

بیرونی نسب او را چنین می‌آورد: جم بن ویجهای بن اینهکدبن اوشهنگ (بیرونی، ۱۳۶۳: ۱۰۳) در مجمل التواریخ می‌خوانیم «هوشنگ را اندر شاهنامه پسر تهمورث گفته است و لیکن درست‌تر که برادرش بودست و نسبت ظاهر است» (بیرونی، ۱۳۶۳: ۲۵) اما در تاریخ بناکتی آمده است که: «جمشید بن تهمورث» (اصفهانی، ۱۳۶۷، ۲۹) در اوستا جمشید دارای لقب «خوب رمه» و «خورشید سان نگران» است و در یشت نوزدهم به برخورداری جمشید از فرکیانی اشاره شده است (رستگار فسایی، ۱۳۷۰: ۳۰۶)

۲- جمشید در شاهنامه و کتب پهلوی:

جمشید فرزند تهمورث است که پس از مرگ پدر بر تخت پادشاهی نشست و جهانیان او را بندگی کردند. جمشید با فریزدانی و پرهیزی که داشت، همه مردم را آرامش بخشید و دیو و مرغ و پری برآسودند. جمشید در پنجاه پادشاهی از کتان و ابریشم و میو و قز، جامه‌های قصب و خز و دیبا ساخت و به مردم رشتن و بافتن و پیشه‌وری آموخت و بدین سان نیز پنجاه سال از پادشاهی خود را گذرانید.

جمشید مردم را به چهار گروه تقسیم کرد:

۱) کاتوزیان (پرستندگان) که به نیایش یزدان سرگرم بودند.

۲) نیساریان، که جنگاوران بودند.

۳) بسودیان، که کشاورزان بودند.

۴) اهتوخوشیان، که پیشه‌وران بودند.

و بدین سان پنجاه سال دیگر از پادشاهی خود را پشت سر نهاد. آن‌گاه دیوان را به کار گل‌گماشت و ایشان قالب‌هایی برای خشت زدن ساختند و با سنگ و گچ، دیوارها بنا کردند و کاخ‌ها و گرمابه‌ها ساختند. جمشید سپس به استخراج گوهرهایی چون، یاقوت و بیجاده و سیم و زر پرداخت و بان و مشک و کافور و عود و عنبر و گلاب آشکار ساخت و پزشکی و راه درمان دردمندان را به مردم آموخت. جمشید با کشتی از دریاها گذر کرد و بدین ترتیب پنجاه سال دیگر را پشت سر نهاد، در حالی که هیچ دری را بر خود بسته نمی‌دید. در این هنگام جمشید برای خود تخت کیانی با گوهرهای فراوان ساخت که دیوان آن را حمل می‌کردند و جمشید چون خورشید ... تابان بود که بر تخت نشسته باشد. مردم بر او گرد آمدند و روز بر تخت نشستن وی را، «روز نو» خواندند و این روز را که آغاز سال نو و هرمز فروردین بود «نوروز» نامیدند.

همه ساله آن را جشن گرفتند و هنوز نوروز یادگار جمشید است. (رستگار فسایی، ۱۳۷۰: ۳۰۶)

چون سیصد سال از پادشاهی جمشید گذشت، مردم بی مرگ و از رنج و بدی دو شدند، دیوان از آدمیان فرمان می بردند و بانگ و شادی مردم همه جا را انباشته بود و جمشید بر همگان فرمانروا بود. در هنگام شهریاری جم دلیر نه سرما نه گرما، نه پیری بود نه مرگ و نه رشک.

در دینکرت آمده است که: جم چهار چیز را برانداخت: «مستی، بد پیمانی و تظاهر، کفر و الحاد و خویشتن دوستی» (رستگار فسایی، ۱۳۷۰: ۳۱۱)

نابودی شکوه جمشید از آن هنگام آغاز شد که جمشید خودبینی کرد و مغرور گشت و از راه یزدان سر پیچید و از کارهای خود برای مردم و موبدان و بزرگان سخن گفت و خود را «کردگار» همه چیز خواند:

چون این گفته شد فریزدان از او بگشت و جهان شد پر از گفتگوی

(فردوسی، ۱۹۷۱م، ج ۱/۴۳)

جمشید به کژی و نابخردی گروید و از مردم ایران خروش برخاست و همه از وی بگشتند. در هر سویی خسروی پدید آمد و سپاهی آراست و با جمشید به نبرد پرداخت و گروهی از سپاهیان جمشید نیز به ضحاک تازی روی نهادند او را بادشاه ایران خواندند و به ایران آوردند، سپاهیان ضحاک به جمشید رو نهاده و جهان را بر وی تنگ کردند و جمشید ناگزیر از ایران گریخت و تخت پادشاهی را به ضحاک واگذاشت. در یشتها آمده است: «که دروغگویی جم باعث شد تا فر جمشید از وی جدا گردد و فر او آشکارا به پیکر مرغی بیرون شتافت و وقتی جمشید دید که فر بگسست افسرده و سرگشته همی گشت، در مقابل دشمن فرومانده و به زمین پنهان شد ... فر جمشید را مهر دارنده چراگاههای فراخ برگرفت ... و سپس فریدون این فر را برگرفت ... و سپس گرشاسب ...» (رستگار فسایی، ۱۳۷۰: ۳۱۱)

به موجب روایت متأخر، جمشید بدون آنکه مطلع باشد به دیوی گوشت داد و این عمل موجب شوربختی او شد. (رضی، ۱۳۴۶: ۱۹)

جمشید ناپاک صد سال از چشم مردم نپنهان بود، در حالی که هنوز نام پادشاهی بر او بود تا آنکه در سال صدم روزی ضحاک او را در دریای چین به دست آورد و با اره به دو نیم کرد و در این هنگام هفتصد سال از عمر جمشید می گذشت. در تواریخ اسلامی آمده است: «که جمشید ششصد سال یا هفتصد سال و شش ماه پادشاهی کرد» (مسعودی، ۱۳۵۷: ۱۱۳)

مجمّل التواریخ فرزندان جمشید را چنین آورده است: «فرزندش ثور»، (گرشاسب نامه: تور) بود، از پریچهر دختر زابل شاه و دیگر دو پسر از دختر ماهنگ، مالک چین، یکی را نام «هتوال» و دیگری «همایون» و آبتین از همایون بزاد که پدر آفریدون بود. (مجمّل التواریخ، ۱۳۳۸: ۲۵)

خلاصه داستان جم در کتب پهلوی چنین است: «هرمزد دین را به جم فراز نمود و جم پیامبری را نپذیرفت. پس هرمزد پاسداری و سالاری جهان را به وی سپرد. در شهریاری جم آفات اهریمنی نبود و مرگ و پیری. پس جهان از مردم و جانوران آکنده شد. جم به سوی نیمروز فرا رفت و جهان را سه برابر فراخ کرد. به فرمان دادار جایگاهی (ورجمکرد) را ساخت و از گیاهان و جانور و مردم، تخمه و جفتی به آنجا برد. در ورجمکرد مرگ و درد و پیری را از جهان ششصد سال دور داشت و ورجمکرد را ساخت و پیمان جهانی را از اهریمن بازستاند. خردسرشتی و طبیعی (آسن خرد) را دزدیدند و آشوب سخت در جهان افتاد. جم به اعجاز خدایی با تن به دوزخ درآمد و سیزده سال در کالبد دیوان در آنجا ماند، پس توانست در شهریاری خود بی مرگی پدید آورد. جم ادعای آفرینندگی کرد و با این گناه فره از او جدا شد، چون جم از دیوان نپذیرفت که گوسفند را بکشد پس دیوان او را میرنده کردند و کیفر دادند جم از گناه خود توبه کرد و دادار او را از دوزخ به همبستگان درآورد و شاهی همبستگان به او داد. (بهار، ۱۳۵۲: ۲۱۶)

۳- جمشید در اشعار سبک خراسانی

این پادشاه اسطوره‌ای در پهنه ی ادبیات قوم ایرانی و سروده‌های فارسی سرایان، قلمرو وسیعی را به خود اختصاص داده است و علاوه بر قدرت و شوکت تخیلی که از روز اول در سرزمین اساطیر کسب کرده، قدرت تخیل شاعران ادوار بعد از شعر حماسی و

میزان ذوق و هنرمندی ایشان روز به روز بر شوکت و جلالش افزوده و او را بر قله‌ای دیگر از رفعت و جلال رسانده است. این شاعران که از آفرینندگان معانی جدید و بکر هستند، هر روز دوشیزه‌ای نو از مضامین ایجاد کرده اند و در زمینه اساطیر به ذوق و سلیقه خود پرداختی شاعرانه ایجاد نموده‌اند. کثرت اشارات به این پادشاه اسطوره‌ای چنان است که ذکر تمامی ابیات در این مقوله خالی از اطناب نمی باشد، بدین سبب به اشاراتی از این شاعران بسنده می‌نماییم:

خورشید وار کرد سفر شاه و بازگشت جمشیدوار دست سوی رطل و جام کرد

(امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۱۳۹)

نوروز بزرگ آمد آرایش عالم میراث به نزدیک ملوک عجم از جم

(عنصری، ۱۳۴۲: ۱۹۳)

گره رزم آید گویی که به رزم آمد سام ور به بزم آید گویی که به بزم آمد جم

(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۲۳۴)

تو چو جمشیدی و حاجب ترا مانده آصف تو چون پیغمبری حاجب ترا مانند حیدر

(قطران تبریزی، ۱۳۳۰: ۱۶۷)

بنشین خورشید وار می خور جمشید وار فرخ و امیدوار چون پسر کیقباد

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۸)

۳-۱ - اختلاط جمشید و سلیمان

قدرت و حشمت جمشید، سبب شده است که بعد از اسلام به علل گوناگونی بین او و سلیمان اختلاط و آمیزشی پیدا شود، شاید یک جهت آن این باشد که، با پیدایش اسلام انتساب یکی از پادشاهان ایرانی زردشتی، با یک پیامبر سامی سبب می‌شد که اعراب و مسلمین با چشمی دیگر به زرتشتیان بنگرند، خصوصاً این که کارهایی که به جمشید در اسطوره‌های ایرانی نسبت داده می‌شود، تقریباً با کارهای سلیمان، پیامبر قدرتمند پیش از اسلام یکی است. آنچه اختصاص به جمشید دارد، چون تخت و جام، به سلیمان نیز نسبت داده شده است و آنچه از خصایص سلیمان است، نظیر خاتم و مور، باد و دیو و جن و پری و مرغ و آصف و جز آن به جمشید منسوب گشته است.

در شاهنامه نیز انتقال تخت توسط دیوان به جمشید نسبت داده شده است:

چو آن کارهای وی آمد به جای ز جای مهین برتر آورد پای

به فر کیانی یکی تخت ساخت چه مایه بدو گوهراندر شناخت

که چون خواستی، دیو برداشتی زهامون به گردون برافراستی

(فردوسی، ۱۹۷۱م، ج ۱/۴۲)

صاحب مجمل‌التواریخ و القصص در این باره می‌گوید: «واندر نسبت این جماعت بعضی روایت دیگر هست که آن را نوشتیم که از حقیقت دور است و حال، چنانکه عادت مغان است و یا از نقل و سهو بوده است و گردش روزگار درازش کرده و خلل پذیرفته، و بعضی آن است که گویند فریدون، نمرود بود و باز کیکاوس را هم نمرود گویند و ... ابراهیم را سیاوش گویند، سبب، آن که وی در آتش رفت و سلیمان را جم و نوح را نریمان و لهراسب را بخت نصر و رستم را نسبت به عرب کنند ...» (مجممل‌التواریخ و القصص، ۱۳۳۸: ۳۸)

در مورد آمیزش داستان جمشید و سلیمان چنین آمده است: در داستان‌های اسلامی، سلیمان و جمشید را با هم خلط کرده‌اند، زیرا ایرانیان، مرکز جمشید داستانی را کشور فارس دانسته‌اند، و آثار باقی مانده از داریوش و خشایار شاه و دیگر پادشاهان هخامنشی را در تخت جمشید، از آن جم دانسته‌اند، چنان که نام «تخت جمشید» خود حاکی از آن است، و از سوی دیگر در نتیجه افسانه‌های مذهبی و تشابه کامل بعضی احوال و اعمال منسوب به جمشید و سلیمان، این توهم ایجاد گشته که جمشید

و سلیمان یکی است. از این رو فارس را تخت گاه سلیمان و پادشاهان فارس را مقام سلیمان و وراث سلیمان خوانده‌اند و حتی آرامگاه کوروش بزرگ را، مشهد مادر سلیمان نامیده‌اند (معین، ش ۶ / ۳۰۲-۳۰۳)
 برخی از دلایل به هم آمیختن داستان جمشید و سلیمان عبارتند از:
 الف) جمشید نیز مانند سلیمان، تخت روان داشته است.

ب) جمشید نیز مانند سلیمان، صاحب نگین و خاتم بوده است. در بند هشن هم اشاره شده است که بر سر گرز یا شمشیر جمشید نگینی بوده است. به هر تقدیر ظاهراً نگین زر در میان ایرانیان معروف بوده است که آن را با نگین سلیمان خلط کرده‌اند.

ج) جمشید چونان سلیمان، دیوان را مقهور کرده بود و مخصوصاً چون سلیمان آنان را به بنایی و کارهای ساختمانی واداشت. (شمیسا، ۱۳۶۹: ۲۵۱)

در ابیات زیر اسطوره‌ی جم و سلیمان در هم آمیخته است:

ای گه تویی آصف خامه و جمشیدقدر / وی گه نیت ارسطو علم واسکندرینا

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۲۳)

جمشید ملک نظیر بلقیس / جز بانوی کامران ندیدست

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۷۰)

دلی که غیب نمایست و جام جم دارد / زخامی که دمی گم شود چه غم دارد

(حافظ، بی تا، ۱۲۸)

بر تخت جم که تاجش معراج آسمان است / همت نگر که موری با آن حقارت آمد

(حافظ، بی تا، ۱۲۱)

۴- جمشید در اشعار سبک عراقی

۴-۱ - جمشید نماد پادشاهی و عظمت در سبک عراقی

قدرت و عظمت جمشید یکی از زمینه‌های ایجاد تصاویر گوناگون در دیوان‌های شاعران سبک عراقی گشته است، به طوری که در ابیات فراوانی به این عظمت و شکوه اشاره نموده‌اند و قدرت خیال شاعران، روز به روز بر این شوکت و عظمت افزوده است. جان از درون به فاقه و طبع از برون به برگ دیواز خورش به هیضه و جمشید ناشتا

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۱۵)

بلندی و شکوه مقام جمشید برای خاقانی، سبب ساختن تصاویری عرفانی شده است و عزیزترین و پر ارزش ترین جوهر وجود آدمی یعنی جان را به او تشبیه می‌سازد و آنچه که تعجب شاعر را برانگیخته است این است که، جان با آنکه در خور صد هزار ناز و نعمت و توجه است ارزشش شناخته نیست و به فاقه دچار گشته است.

که را دانی از خسروان عجم / ز عهد فریدون و ضحاک و جم
 که بر تخت ملک اش نیامد زوال؟ / نماند به جز ملک ایزد تعال

(سعدی، ۱۳۷۵: ۵۶)

چرخ ار ندهد قصاص خونم / عدل قزل ارسلان مرا بس
 جمشید زمانه شاه مغرب / اقطاع ده جهان دولت

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۵۱۱)

در این ابیات خاقانی ممدوح را به جای جمشید می‌نشانند و همپایه و هم قدر او می‌گرداند و با این کار از مرز تاریخ می‌گذرد و به افق اسطوره می‌رسد زیرا با ارائه این گونه تصاویر، شاعر از آوردن تشبیهات و اوصاف بی کران برای ممدوح بی نیاز می‌گردد و شنونده را به خاطره پربار خود از داستان‌های ملی حواله می‌دهد.

توخواه ازروم باش و خواه ازچین
نه قیصر ماند و نا خاقان دریغا
ز آفریدون و از جمشید دردا
ز کیخسرو ز نوشروان دریغا

(عطار نیشابوری، ۱۳۶۸: ۷۵۳)

در این ابیات جمشید از دیدگاه عطار مظهر قدرت فرض شده است، اما به هر صورت ملک او، ملکی فانی است. گفتنی است که نادیده گرفتن چنین قدرت‌هایی از سوی شاعر نوعی استغناى عارفانه و به هیچ انگاشتن دنیا و قدرت‌های مادی است. شکوه و سلطنت و حکم کی ثباتی داد زتخت جم سخنی مانده است و افسردگی

(حافظ، بی تا، ۲۹۲)

خواجه با استفاده از بار معنایی «استفهام انکاری» بر بی‌ثباتی عظمت ظاهری و سلطنت دنیوی صحنه می‌گذارد و در تأکید بر مدعای خود، این حقیقت را از زبان جمشید نیز بیان می‌کند:

چه خوش گفت جمشیدباتاج و گنج
که یک جو نیرزد سرای سپنج

(حافظ، بی تا، ۳۰۸)

چنانکه ملاحظه گردید، تخیل هنر آفرین این شاعران در چهارچوب اسطوره و افسانه از جمشید به عنوان نمادی از بزرگی و عظمت یاد می‌کند اما گاه ذهن شاعران خلاقى چون خاقانی در چهارچوب اسطوره نمی‌گنجد و خود نیز به بازآفرینی و ابداع می‌پردازد و خصیصه نوجویی خود را آشکار می‌سازد:

بانک پشه مگذاران ازگوش جم
گر فرستی لحن عنقایى فرست

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۸۲۶)

همراه آوردن جم و سیمرغ در تصویری کاملاً نو مختص خاقانی است. تصویر حاصله از امتیاز خاصی در میان بقیه تصاویر برخوردار است زیرا ذهن خلاق شاعر دو اسطوره جدا از هم «سیمرغ و جم» را به هم پیوند داده است. اسطوره‌ی قدرت و شکوه جمشید در شعر شاعران، جلوه‌های گوناگون عارفانه و عاشقانه پیدا کرده است و این بسته به قدرت و علاقه شاعر است که چگونه از یک اسطوره استفاده نماید، چنان که در بیت زیر عطار از اسطوره‌ی جم کاربردی عاشقانه دارد:

زین سر و زلفت که هست مملکت جم‌تر است
زانکه سر رلف توست بر صفت جیم و میم

(عطار نیشابوری، ۱۳۶۸: ۵۰۳)

چنان که ملاحظه می‌شود، زلف مجعد و کلاله معشوق، شاعر را به یاد نام با شکوه جم انداخته است و بدین سان او شکوه و عظمتی چون جمشید را برای معشوق مشکین کلاله خود قائل می‌شود.

فراوانی و کثرت ابیات در مورد جمشید و شکوه و عظمت او چنان است که پرداختن به تمام ابیات در این مقوله ناممکن می‌نماید اما ذکر این نکته ضروری است که در دیوان شاعران سبک عراقی بسامد «جمشید» از همه‌ی پادشاهان بیشتر است:

سرود مجلس جمشید گفته‌اند این بود
که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند

(حافظ، بی تا، ۱۱۵)

گدا را کند یک درم سیم سیر
فریدون به ملک عجم نیم سیر

(سعدی، ۱۳۷۵: ۱۴۹)

صبا ز عشق من رمزی بگو با آن شه خوبان
که صد جمشید و کیخسرو غلام کمترین دارد

(حافظ، بی تا، ۱۲۰)

بیفشان جرعه‌ای برخاک و حال اهل دل بشنو
که از جمشید و کیسرخرو فراوان داستان دارد

(حافظ، بی تا، ۱۲۴)

بیا ساقی از من برو پیش شاه
بگو این سخن کی شه جم کلاه

(حافظ، بی تا، ۳۹۹)

جمشید کیان که دین جز او را
رویین تن هفتخوان ندیدست

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۶۹)

ای بانوی خاندان جمشید جم زین به خاندان ندیدست

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۷۱)

نتیجه گیری

نام جمشید از دو جز جم و شید ترکیب شده است. دو معنی برای نام جمشید پیشنهاد شده است: نخست جم به معنی درخشان و تابان و دوم جم به معنی شاه.

در شاهنامه جمشید فرزند تهمورث است که پس از مرگ پدر بر تخت پادشاهی نشست و جهانیان او را بندگی کردند. جمشید مردم را به چهار گروه پرستندگان، جنگاوران، کشاورزان و پیشه وران تقسیم کرد و نوروز از یادگارهای اوست.

این پادشاه اسطوره‌ای در پهنه ی ادبیات قوم ایرانی و سروده‌های فارسی سرایان، قلمرو وسیعی را به خود اختصاص داده است که اختلاط داستان او با داستان سلیمان یکی از این موارد است. قدرت و عظمت جمشید یکی از زمینه‌های ایجاد تصاویر گوناگون در دیوان‌های شاعران سبک عراقی گشته است، به طوری که وی در اشعار سبک عراقی نماد پادشاهی و عظمت محسوب می شود. گاه نیز اسطوره‌ی قدرت و شکوه جمشید در شعر شاعرانی مانند عطار، جلوه‌های گوناگون عارفانه و عاشقانه پیدا کرده است.

نکته مهم دیگر بسامد بالای جمشید، پادشاه اساطیری ایرانیان است که بسیار مورد علاقه و توجه شعرا و سخن سرایان زبان پارسی قرار گرفته است تا جایی که حتی خورشید حماسه‌ی ایران، رستم، هم نتوانسته است در این راه با وی اسب بتازاند.

منابع

۱. اصفهانی، حمزه (۱۳۶۷) سنی اخبارملوک الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۲. بهار، مهرداد (۱۳۵۲) اساطیر ایران، تهران، بنیاد فرهنگ/ بهار، مهرداد (۱۳۷۵) پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، نشر آگه، چاپ اول.
۳. بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳) آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران، امیرکبیر.
۴. حافظ، شمس الدین محمد (بی تا) دیوان اشعار، عبدالرحیم خلخالی، تهران، حافظیه.
۵. خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل (۱۳۶۸) دیوان اشعار، به تصحیح ضیاءالدین سجادی، تهران، انتشارات زوار، چاپ سوم.
۶. رستگارفسائی، منصور (۱۳۷۰) فرهنگ نام‌های شاهنامه، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۷. رضی، هاشم (۱۳۴۶) فرهنگ نام‌های اوستا، تهران، فروهر.
۸. سعدی شیرازی، مصلح الدین (۱۳۷۵) بوستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ پنجم.
۹. شمیسا، سیروس (۱۳۶۹) فرهنگ تلمیحات، تهران، انتشارات فردوسی.
۱۰. عطارنیشابوری، فریدالدین (۱۳۶۸) دیوان اشعار، تقی تفضلی، تهران، علمی فرهنگی، چاپ پنجم.

۱۱. عنصری، ابوالقاسم حسن بن احمد (۱۳۴۲) دیوان اشعار، محمد دبیرسیاقی، تهران، کتابخانه سنایی.
۱۲. فرخی سیستانی، علی بن جولوغ (۱۳۴۹) دیوان اشعار، محمد دبیرسیاقی، تهران، انتشارات زوار، چاپ دوم.
۱۳. فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۷۱م). شاهنامه، برتلس، ۹ جلد، چاپ مسکو.
۱۴. قطران تبریزی، ابومنصور (۱۳۳۰) دیوان اشعار، محمد نخجوانی، تبریز، کتابفروشی حقیقت.
۱۵. ؟ (۱۳۳۸) مجمل التواریخ والقصص، ملک الشعراى بهار، تهران، کلاله خاور.
۱۶. مسعودی، ابوالحسنعلی ابن حسین (۱۳۵۷) مروج الذهب، ابوالقاسم پاینده، تهران، دانشگاه تهران.
۱۷. امیرمعزی، محمد بن عبدالملک (۱۳۱۸) دیوان اشعار، عباس اقبال آشتیانی، تهران، اسلامیه.
۱۸. منوچهری دامغانی، احمد بن قوص (۱۳۴۷). دیوان اشعار، محمد دبیر سیاقی، تهران، زوار، چاپ سوم.
۱۹. معین، محمد، جام جهان بین، مجله دانش، سال اول، شماره ششم.